

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۶۲-۱۳۹

پژوهشی درباره «وزارت» خواجه نصیرالدین طوسی^۱

یزدان فرخی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۶

چکیده

جایگاه برجسته خواجه نصیرالدین طوسی در میان «اسماعیلیه» و نیز تقرب و نفوذ وی نزد «مغول‌ها» در ایران، این دیدگاه را پیش آورده که خواجه در این حکومت‌ها، به مقام «وزارت» منصوب شده است و رواج این دیدگاه تا آنجا پیش رفته که در میان شماری از پژوهشگران به عنوان گزاره‌ای قطعی انگاشته شده است؛ اما بررسی‌ها این دیدگاه را تأیید نمی‌کند؛ بنابراین پرسش این پژوهش آن است که مستندات گزاره تاریخی «وزیر» بودن خواجه نصیرالدین چیست. چنین می‌نماید که برای دیدگاه یادشده منابع و مستندات موثق و معتبری در دست نیست و آنچه گفته شده بر پایه منابعی در این زمینه است که نویسندگان آن‌ها آگاهی دقیقی نداشته یا از روی ملاحظاتی خاص خواجه را وزیر اسماعیلیه و مغول خوانده‌اند. این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی و باهدف ارزیابی گزاره‌ای مطرح درباره زندگانی خواجه نصیرالدین، انجام شده و نشان می‌دهد که خواجه، افزون بر نفوذی که نزد فرمانروایان اسماعیلیه و سپس مغول داشت و نیز جدا از اینکه به‌طور مشخص برخی مناصب از جمله سرپرستی «اوقاف ممالک» ایلخانی را در دست داشت، هیچ‌گاه مسئولیت «وزارت» (به معنای فنی و تخصصی آن) را در دست نداشته است. هرچند این نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت که به‌دلیل اینکه خواجه از مقربان ایلخانان بوده، فراتر از امور اوقاف در حکمرانی مغول در ایران تأثیر و نفوذ داشته است.

کلیدواژه‌ها: خواجه نصیرالدین طوسی، اسماعیلیه، ایلخانان مغول، دستگاه اداری، وزیر.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.42224.2723

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران: y_farrokhi@pnu.ac.ir

مقدمه

محمد پسر حسن، مشهور به خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ تا ۶۷۲ق) از دانشمندان نام‌آور ایرانی سده‌های میانه است که نقش به‌سزایی در گسترش علوم در دوران پرآشوب و تشویش برخاسته از چیرگی مغول‌ها بر ایران و جهان اسلام داشت. بیش از یک‌صد و پنجاه اثر از تصنیف، تألیف، شرح، تحریر، ترجمه و مانند آن در حوزه‌های مختلف علوم به او منسوب شده است (مدرس رضوی، ۱۳۴۸: ۲۲). جایگاه بلندمرتبه او در روزگار ایلخانان به اندازه‌ای بود که وی را «استاد البشر و سلطان الحکما» خوانده‌اند و گفته شده که مغول‌ها پیش از آنکه هلاکوخان (حک ۶۵۳ تا ۶۶۳ق) را به برانداختن اسماعیلیه مأمور کنند، از آوازه او آگاهی یافته و برای بهره‌مندی از حضور وی در مرکز امپراتوری مغول و راه‌اندازی رصدخانه‌ای برای منگکه‌خان (حک ۶۴۸ تا ۶۵۷ق) و پیشبرد مطالعاتی نجومی برنامه‌ریزی کرده بودند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۰۷/۲).

اما خواجه نصیرالدین هم قلعه اسماعیلیه و هم در اردوی ایلخانان صاحب‌نفوذ بود و جایگاه بلندمرتبه‌ای داشت و در روزگار کوتاهی پیش هلاکوخان چنان تقریبی یافت که گفته می‌شود درخصوص برانداختن خلیفه عباسی، از او نظرخواهی و مشورت شد (همان: ۹۰۷/۲)؛ گمان می‌رود که همین جایگاه وی باعث شده تا گفته شود که خواجه به دلیل اعتقادات شیعی خود آرزوی برانداختن خلافت عباسی را در سر داشته^۱ و از هنگام پیوستن به هلاکوخان بدین کار اهتمام داشت (تویسرکانی، ۱۳۳۶: ۲۱۱)، اما این دیدگاه امروزه، با عنایت به اسناد و دلایل تاریخی پذیرفتنی نیست (حائری، ۱۳۶۸: ۱۲۴-۱۰۷)؛ هرچند نمی‌توان منکر تقرب و نفوذ سخن خواجه نزد هلاکوخان، مؤسس سلسله ایلخانان مغول در ایران شد.

گویا بر سر همین تقرب و نفوذ در دستگاه حکومتی ایلخانان بود که موضوع «وزیر» بودن خواجه در آن حکومت پیش آورده شده است؛ به‌گونه‌ای که پژوهشگری در دهه سی خورشیدی، از مطرح بودن آن سخن گفته و ضمن توضیح درباره آن، چنین ابراز نظر می‌کند که وزیر بودن خواجه به معنای «وزارت رسمی بر حسب اصول دیوانی» مانند «وزارت عرض» یا «وزارت استیفا» نادرست، ولی به معنای «معتمد و مشار بودن» در دستگاه هلاکو درست است (تویسرکانی، ۱۳۳۶: ۲۱۶).^۲

۱. یکی از شارحان متأخر آثار خواجه، بدون در نظر گرفتن اسناد و دلایل تاریخی، به این نتیجه پرسش‌برانگیز و سخن‌گزار رسیده که «هلاکو به تحریض خواجه طرح محاربه و مقابله با حاکم بغداد انداخت و خلیفه عباسی و اهل بغداد و سایر آل‌عمران را به انواع عذاب‌ها هلاک ساخت» (مفتی مرادآبادی، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

۲. هرچند برای پژوهشگر بااحتیاط و دقیقی چون عباس اقبال آشتیانی (۱۲۷۵ تا ۱۳۳۴ خورشیدی) موضوع

افزون بر آن در دهه پنجاه خورشیدی، این بار محمدتقی رضوی، ضمن طرح بحثی به نام «وزارت خواجه»، با توضیح اینکه خواجه از سوی هلاکوخان «اداره اوقاف ممالک» را بر عهده داشته، انتساب وی را به وزارت از نگاه برخی منابع چنین توجیه کرده و می‌گوید که به پنداشت ایشان «تصرف» خواجه در «امور اوقاف، عملی از اعمال وزارت و دخالت در امور دیوانی» بوده است (مدرس رضوی، ۱۳۵۴: ۸۲-۸۱) و بدین ترتیب مدرس رضوی تلویحاً دیدگاه آن‌ها را یکسره و به‌روشنی مردود اعلام نکرده و افزوده که خواجه «مانند وزرا در عمل دخل و خرج مملکتی دستی نداشته و تصرفی نمی‌نموده» است (همان: ۸۲)؛ بنابراین حاصل سخنان یادشده این است که دست‌کم «وزیربودن» خواجه، گزاره‌ای مطرح بوده، اما در عین حال نیازمند توضیح و رفع ابهام است.

از سه دهه گذشته تاکنون، شماری از پژوهشگران «وزیر» بودن خواجه در اردوی هلاکو را گزاره‌ای قطعی و مقبول انگاشته‌اند. از جمله آن‌ها به حمید دهباشی (-Dabashi, 1996a:527; Dabashi, 1996b: 231-45; 584)، فرهاد دفتری، (Daftari, 2005: 172)، جرج لین (مغول‌پژوه) (Lane, 2003: 224؛ Lane, 2018)، می‌توان اشاره کرد. پژوهشگری دیگر، نه‌تنها خواجه‌نصیرالدین را «وزیر» هلاکوخان دانسته، بلکه بر این باور است که در دوره اباق‌خان (حک ۶۶۳ تا ۶۸۰ق)، نیز همچنان «وزیر» بوده است (فرحات، ۱۳۸۹: ۴۳).

هرچند پژوهشگری در مقام انتقاد هم به درست انگاشتن این گزاره واکنش نشان داده و در ذیل مدخل «خواجه نصیرالدین طوسی» در دانشنامه ادب فارسی و با اشاره‌ای کوتاه، این گزاره را نادرست می‌داند، دلایل و استندهایی در این زمینه نیاورده است (معصومی همدانی، ۱۳۸۸: ۷۵). به‌هرروی در اثری که به‌تازگی درباره خواجه نصیرالدین زیرنظر همان پژوهشگر (با همکاری فرد دیگری)، گزینش و ترجمه شده، باز هم گزاره یادشده از زبان نویسندگان دیگری ترجمه شده و خواجه را «یک فیلسوف / وزیر» انگاشته‌اند (دفتری، ۱۳۹۱: ۵۷)، البته به آن سخن انتقادی نشده است و یا نویسنده‌ای در همان مجموعه در حق خواجه چنین نوشته است: «نصیرالدین طوسی، وزیر، رجل سیاسی» است (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۲۴۶) و این نشان می‌دهد پرونده «وزیربودن» خواجه همچنان گشوده و نیازمند پژوهشی مستقل، استناد و استدلال‌های بیشتری است.

همچنین شمار دیگری از پژوهشگران در آثارشان چنان نگرشی داشته‌اند (مدرسی، ۱۳۷۹: ۵۰؛ برجی، ۱۳۸۰: ۹۵؛ نصر، ۱۳۹۰: ۸۱-۷۹؛ کوثری، ۱۳۹۰: ۱۲؛ Rizvi, 2013: 570؛ کشاوری،

۱۳۹۸: ۴۴-۳۱؛ الویری، ۱۳۹۹: ۱۳۲). از آنجایی که وزیربودن خواجه همچنان مقبول شماری از پژوهشگران قرار دارد و نیز اینکه واژه «وزیر» دارای بار و معنای اداری ویژه‌ای است، به‌ناچار برای روشن شدن و یک‌سویه شدن موضوع، ضروری است که اسنادهای آن از جهت اعتبار و وثاقت بررسی شود؛ بنابراین نوشتار حاضر در تلاش است به این پرسش پاسخ دهد که پشتوانه استنادی گزاره وزیربودن خواجه نصیرالدین در دستگاه اداری، چیست و این اسنادها از چه میزان وثاقت و اعتباری برخوردار است؟

این نوشتار در پاسخ به این پرسش، چنین فرضیه‌ای در پیش گرفته است که این انگاره بدون اسناد تاریخی معتبر و موثق از منابع متقدم، پذیرفته شده و بنیاد دیدگاه پژوهشگران بر پایه منابع متأخر و نامعتبری بوده که آگاهی دقیقی از واقعیت زندگانی خواجه و نیز از واقعیت‌های دستگاه اداری و دیوانی اسماعیلیه و سپس مغول‌ها در ایران نداشته و در مواردی هم با رویکرد مغرضانه و از روی دشمنی با خواجه نصیرالدین، به چنین رهیافت تاریخی رهنمون شده‌اند.

در زمینه پیشینه پژوهش حاضر، افزون بر پژوهش‌های یادشده، پژوهش مستقلی که مسئله یادشده را از لحاظ اسنادها و وثاقت آن واکاوی کرده باشد و نیز تحقیقی که با توجه به ساختار دستگاه اداری مغول‌ها چنین گزاره‌ای را کاوش کرده باشد، در دست نیست و مواردی که پیش‌تر اشاره شد در حد اشاره و اجمال بدان پرداخته‌اند.

به‌هرروی از آنجایی که موضوع وزارت خواجه هم در دستگاه اداری مغول‌ها و هم در دستگاه حکمرانی اسماعیلیه مطرح شده، بنابراین ضروری است که پیش از پرداختن به روزگار مغول‌ها، نخست به جایگاه خواجه در روزگار اسماعیلیه اشاره شود تا مستندات مدعی یادشده روشن شود، اما پیش از آن نیز نخست درباره جایگاه وزارت، پیشینه و تعریف آن ذکر گفتاری ضروری است.

گفته می‌شود که واژه «وزیر» از واژه کهن ایرانی از ریشه پهلوی و اوستایی «وی چیر» یا «وی چیره» به معنای «فتوا دهنده یا مفتی» گرفته شده و سپس به زبان عربی درآمده است (پورداد و دارمستتر، ۱۳۹۴: ۳۲۸)؛ این واژه در قرآن و درباره هارون برادر حضرت موسی (ع) به‌کاررفته و بعدها گسترش یافته و به معنای «یاور» و «یاری‌دهنده» فرمانروا مصطلح شده است (Zaman, 2002:185).

مسعودی از منابع کهن ایرانی روایت می‌کند که در روزگار باستان «وزیر» با نام «بزرگ‌فر مذار» یا «بزرگ فرمدار» در میان پنج صاحب‌منصب بزرگ فرمانروایان باستانی در مرتبه دوم و پس از «موبد موبدان» ایستاده بود و پس از آن «اصبهد» یا «اسپهد» و پس از آن «دبیربذ» و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۳

«هوتخسه بذ» قرار داشته و آن را مأمور بزرگ‌تر یا «اکبر مأمور» نامیده‌اند (مسعودی، بی‌تا: ۹۱؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۷). از این رو جایگاه برجسته او در مقایسه با سرپرست نظامیان و هم‌تماز کار او با سرپرست دبیران از ویژگی‌های این جایگاه است و به تعبیری «ناظر بر همه امور کشور» بوده است (ملایری، ۱۳۸۲: ۱۲/۵) و گمان می‌رود این وضعیت دست‌کم تا ورود اسلام ادامه داشته است.

با چیرگی اعراب مسلمان دگرگونی چشمگیری روی داد؛ به گونه‌ای که تا سال‌ها مقام «وزارت» در تشکیلات حکومت اعراب مسلمان دیده نمی‌شود. مشهور است که «پایه وزارت در دولت بنی‌عباس» بنیان گذاشته شده و قوانین آن در زمان ایشان برقرار شد؛ به شیوه‌ای که گفته می‌شود پیش از ایشان «قاعدۀ معینی» برای آن مقام وجود نداشته است (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۰۶). بر این اساس، ابوسلمه خلال نخستین وزیر عباسیان و نخستین کسی است که در تاریخ ایران پس از اسلام در مقام «وزارت» شناخته شده است.

اما گویا حتی درباره این نخستین وزیر اتفاق نظر وجود ندارد؛ چنان‌که جهشیاری از وزارت «خالدبن برمک» از هنگام برپایی خلافت عباسی سخن می‌گوید (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۲۵). مطابق روایت اخیر وی نخستین کسی بود که ثبت دفاتر را معمول کرد. افزون‌بر آن گزارش جهشیاری نشان از آن دارد که در قرون نخستین اسلامی، مقام وزیر به پایه اقتدار و عظمتی که درباره مقام وزارت در دوره باستان گفته شد، نرسیده و در ضمن فراز و نشیب فراوانی را از سر گذرانده است.

باین حال جایگاه وزرایی چون خالد برمکی و خواجه نظام‌الملک از نظر موقعیت و اقتدار در دوره پس از اسلام استثنایی و کم‌نظیر بوده است. همچنین موقعیت وزیر با چیرگی حکومت‌های ترک که ماهیت قبیله‌ای و نظامی داشتند و به‌ویژه پس از سلجوقیان بر سرکار آمدند و طبعاً نگرش متفاوتی از موضوع قدرت داشتند، تضعیف شد و وزیر به مقام فرورم‌ترتبه‌تری در خدمت دستگاه نظامی حکومت تبدیل شد و این تضعیف در دوره خوارزمشاهیان و به‌ویژه در دوره مغول‌ها هم ادامه پیدا کرد.

در مجموع هنگامی که در تاریخ ایران پس از اسلام به واژه وزیر اشاره می‌شود، عمدتاً دو منظور مدنظر است: نخست صاحب‌منصب عالی‌رتبه‌ای که در رأس دیوان «اعلی» و به‌طور کلی تشکیلات اداری قرار داشت و شمار فراوانی از کاربدستان دیوانی زیردست او مشغول به رتق و فتق امور مالی (مانند استیفا)، مکاتبات، دیپلماسی (رسائل و انشا)، تشکیلات قضایی و اوقاف، نظارت بر امور دیوانیان (اشراف)، تشکیلات عرض لشکر و مانند آن بودند و گاهی هم کسانی زیردست او بودند که «وزیر» نامیده می‌شدند؛ مانند وزیری که در ولایات امور مالی را

انجام می‌دادند. دیگر اینکه این «وزیر» همچنین به صاحب‌منصبی در رأس در تشکیلات حاکمان ولایات، امرای بلندمرتبه و شاهزادگان گفته می‌شد. هرچند گونه نخست وزارت قدرت و نفوذ بسیار زیادی بر امور حکومتی داشت، در نهایت وی نه رئیس مستقل نهاد وزارت، بلکه خدمتگزار «شخص» فرمانروا یا سلطان بود که به دست او هم بر کار گمارده می‌شد و از این روی عضوی از «درگاه» هم محسوب می‌شد و در هنگام لشکرکشی‌ها هم همراه فرمانروا بود (Lambton, 2002: 192؛ Lambton, 1988: 28-29).

بنابراین چنان‌که گفته شد، جایگاه و مرتبه وزیر، با شرایط سیاسی، قدرت فرمانروا، نفوذ و توانمندی شخص وزیر، متفاوت بود و در فراز و نشیب قدرت او مؤثر بود. در این میان خواجه نظام‌الملک توسی نمونه‌ای در تاریخ اسلام و ایران است که در روزگار اوج قدرت سلجوقیان بزرگ، توانست نفوذی ارجمند و قدرتی فائقه برای «نهاد وزارت» و شخص وزیر دست‌وپا کند. بنیان‌گذاری نظامیه‌ها به‌عنوان تشکیلات آموزشی و فرهنگی وابسته خویش و ایجاد تشکیلاتی از نیروهای وفادار به‌عنوان غلامان تنها بخشی از اسباب و لوازم او برای اعمال و گسترش قدرت سیاسی و دیوانی او در برابر سلطان سلجوقی و دیگر رقبای سیاسی او محسوب می‌شد (برای نمونه: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۸۱-۷۸).

سرانجام اینکه در تاریخ ایران اسلامی، همچنان که ماهیت حکومت‌ها از روزگار سلجوقیان ماهیت نظامی بیشتری پیدا می‌کرد، قدرت وزیر نیز رفته‌رفته دستخوش محدودیت‌هایی شد تا اینکه در روزگار چیرگی مغول‌ها، تحول فراوانی را از سر گذرانید. به تعبیری از آن هنگام به بعد «وزیر» دیگر بر تشکیلات دیوانی و امور مختلف آن اختیار تام و تمام نداشت و نظر به ماهیت نظامی حکومت مغول، وظایف محدودی و آن هم زیر نظر امرای مغول و در کنار کاربدستان ختایی و اویغوری وابسته به حکومت مغول ایفا می‌کرد (Lambton, 1988: 50).

از این‌رو هنگامی که پدر مؤلف کتاب *جهانگشای جوینی*، بهاء‌الدین جوینی به‌عنوان یکی از نخستین دیوان‌سالارانی که در خدمت مغولان به خراسان درآمد، مورد اعتماد حاکمان مغولی قرار گرفت و اختیارات زیادی در زمینه امور دیوانی به وی داده شد، لقب «وزیر» نداشت و در عوض «صاحب دیوان» خوانده می‌شد و «مجدالملک یزدی» در کنار او به‌عنوان «مشارک» در امر اختیارداری امور دیوانی قرار داشت (جوینی، ۱۳۸۵: ۳۷).

مقام اخیر در دوره موسوم به «حاکمان مغولی» و تا روی کار آمدن هلاکو و برپایی حکومت ایلخانی «الغ بیتکچی» نامیده می‌شد، بخشی از وظایف وزیر را بر دوش داشت و در دوره پس از آن نیز وزارت فراز و نشیب بسیار از نظر قدرت و اختیارات پیدا کرد و به‌طور کلی چنین می‌نماید که تا پایان حکومت مغول، وزیر با اختیارات روزگار پیش از مغول، بازیابی نشد

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۵

و همواره مشاهده می‌شود که دو مقام در کنار هم با نام‌های گوناگون وزیر، صاحب دیوان و نایب، بخش‌هایی از وظایف وزیر روزگار پیش از مغول را انجام می‌دادند (Aigle, 2008: 72-73؛ اشپولر، ۱۳۸۰: ۲۸۶-۲۸۳)؛ بنابراین در چنین شرایط اداری است که باید انتساب وزارت را به خواجه نصیرالدین، بررسی کرد.

وزارت خواجه در میان اسماعیلیه

مستندات گزاره «وزارت» خواجه در میان اسماعیلیه، بیشتر به منابع و متون سده هشتم قمری و نیز منابع پس از آن متکی است؛ در این میان و به‌ویژه به دو کتاب *مسامره الاخبار* و *مسیاره الاخبار* و *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان* استناد شده است (مدرس رضوی، ۱۳۵۴: ۸۱)، اما کتاب نخست در سال ۷۲۳ قمری نوشته شده و به تیمورتاش فرمانروای ابوسعید ایلخانی (حک ۷۱۶ تا ۷۳۶ق) در آسیای صغیر تقدیم شده است. در این اثر گفته شده که فتح قلعه‌های اسماعیلیه برای هلاکو بدین ترتیب به دست آمد: «به دلالت خواجه نصیر که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکان او پیش ملاحده به مثابتی بود که او را خواجه کائنات گفتندی، فتح آن قلاع میسر گشت» (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷).

در سخن آق‌سرای خواجه نصیرالدین در میان اسماعیلیه «وزیر مطلق» بوده، یعنی اختیاراتی ویژه یا به سخنی دیگر جایگاهی حتی بالاتر از وزارت معمول، به دست آورده است و دیگر اینکه با راهنمایی وی بود که هلاکوخان توانست اسماعیلیه را وادار به تسلیم شدن کند. هنگامی که این گزارش با منابع متقدم سنجیده می‌شود، مطلبی در تأیید آن به دست نمی‌آید. برای نمونه نویسنده *جهانگشای جوینی* که در آن هنگام همراه با هلاکو بود و از نزدیک رویداد را مشاهده می‌کرد، سخنی درباره این جایگاه ارزنده خواجه ندارد (جوینی، ۱۳۸۲). همچنین افزون‌بر فاصله زمانی و مکانی نویسنده یادشده با آن رویداد، ناسازگاری‌هایی نیز در بافت گزارش او وجود دارد. آق‌سرای می‌نویسد که نصیرالدین از «اصفهان به قلاع الموت» افتاده بود (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷)، اما روایت مشهور و متفق‌القول مورخان آن است که خواجه از «خراسان» به «قهستان» و از آنجا به «الموت» رفته است و هرچند در جزئیات تفاوت دیده می‌شود در خصوص اصل روایت یادشده اتفاق نظر وجود دارد (دفتری، ۱۳۹۱: ۶۴-۵۳).

سرانجام آق‌سرای درباره برنامه نظامی هلاکو می‌نویسد که وی از «خراسان قصد قلاع الموت» کرد (آق‌سرای، ۱۳۶۲: ۴۷) و پیش از این جمله، هیچ سخنی درباره اسماعیلیه در «قهستان» و «گردکوی» به میان نیاورده و به‌گونه‌ای روایت می‌کند که با آمدن هلاکوخان به الموت است که برای نخستین بار با اسماعیلیه رویاروی می‌شود؛ بنابراین ناستواری گزارش

متأخر آق‌سرایبی، از اعتبار سخن او نزد پژوهشگر تاریخ، می‌کاهد.

اما منبع مستند دیگر پژوهشگران درباره وزارت خواجه در میان اسماعیلیه، کتابی است با نام *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان*، نوشته محمدبن قیّم جوزیه (۶۹۱ تا ۷۵۱ق) است. البته ناگفته پیداست که پیش از وی، باید از استاد ابن قیّم، یعنی احمدبن عبدالحلیم بن تیمیه (۶۶۱ تا ۷۲۸ق) یاد کرد که بی‌گمان در مقایسه با نویسنده پیش گفته، متقدم‌تر است. ابن تیمیه هم در قلمرو مملوک می‌زیست و فتوهای وی بر ضد حکومت ایلخانی در لشکرکشی غازان‌خان به دمشق، وی را بسیار مشهور کرده است (Aigle, 2007: 89-120).

وی برای نمونه در کتاب *الفتاوی الکبری* از خواجه نصیرالدین با عنوان «وزیر» در میان «قرامطه» (اسماعیلیه) در «الموت» یاد می‌کند و در همین جا است که بر خواجه نصیرالدین اتهام گزاف نقش داشتن وی در کشته‌شدن خلیفه به دست مغول را وارد می‌کند (ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۵۰۱/۳). ناگفته پیداست که لحن و سخن ابن تیمیه، در دشمنی با خواجه نصیرالدین است و گذشته از این دشمنی با خواجه، دشمنی با تشیع نیز در کلام وی مشهود است؛ افزون‌بر این دوری مکان و تأخر زمانی هم، خواننده را بر آن می‌دارد که گزارش وی را تنها با احتیاط بسیار به کار گیرد. گویی که قصد داشته به منظور نهادن مسئولیت بر انداختن خلافت عباسی بر دوش خواجه نصیرالدین، وی را در حکومت مغول بالاترین صاحب‌منصب اداری معرفی کند.

اما شاگرد او ابن قیّم جوزیه نیز همان سخنان و همان شیوه از کلام را تکرار کرده است. وی در کتاب *إغاثه اللهفان فی مصاید الشیطان* درباره اخلاق و الهیات نوشته است و همانند استادش در پی نوشتن تاریخ نبوده و در پی اثبات حقایق دینی از نگاه خود به شیوه آن روزگار در قلمرو مملوکان بوده است و روایت پیش گفته درباره وزارت خواجه را نیز در لفافه‌ای از بیزاری و تعصب دینی نسبت به تشیع و شخص خواجه نصیرالدین بیان داشته است؛ چنان‌که درباره خواجه نصیرالدین می‌نویسد: «یاری‌کننده شرک و کفر، ملحد و وزیر ملحدان، نصیر طوسی، وزیر هلاکو» (ابن قیّم جوزیه، ۱۴۳۲: ۱/۲، ۱۰۳۲)، بنابراین همچنان که درباره ابن تیمیه گفته شد گمان می‌رود وی با اشاره به وزارت خواجه، در زمینه نابودی دستگاه خلافت در تلاش بوده است، بار این مسئولیت را بر عهده نصیرالدین و به طریق اولی بر تشیع قرار دهد.

اما منبع دیگری در دست است که گویا از نظر پژوهشگران پیش گفته به دورمانده است؛ این منبع به وزارت خواجه در میان اسماعیلیه، اشاره کرده است. «پی‌نن رشید وو» در پیوست رساله دکترای تخصصی خود درباره برافتادن خلافت عباسی به دست مغول‌ها و حکمرانی ایشان در بغداد، گزیده‌ای از یک سفرنامه چینی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده که در واقع گزارش سفر «چانگ تی» فرستاده منکگه‌خان به اردوی هلاکوخان است.

در این گزارش کوتاه، تسلیم شدن رکن الدین خورشاه به هلاکو روایت شده است. در میان آن به شخصی که رکن الدین خورشاه را به تسلیم شدن وادار کرده، اشاره‌ای شده که از وی با عنوان «وزیر خواجه ناصر»^۱ یاد شده است. به گمان مترجم انگلیسی، وی می‌تواند همان «خواجه نصیرالدین طوسی» باشد، اما همین مترجم در همان توضیح، گفته خویس را به تردید کشانده و در همان حاشیه‌ای که اظهار نظر اخیر را آورده، اشتباه سفرنامه‌نویس را در تعیین محل استقرار خواجه و رکن الدین در «گرد کوه» و «میمون دژ» به درستی روشن کرده و آشکارا بر این باور است که نویسنده سفرنامه، واقعیت‌های تاریخی بسیاری را درهم آمیخته و درباره آن‌ها اشتباه کرده است (Wu, 1974: 323؛ وو، ۱۳۶۸: ۲۸۹، پانویس شماره ۴). افزون بر آن نویسنده باز هم در جای دیگر، درباره پدر رکن الدین خورشاه اشتباه فاحش دیگری مرتکب شده است. بدین ترتیب، بنیاد گزارش سفرنامه‌نویس نمی‌تواند مبنایی برای استنباط‌های دقیق تاریخی باشد. به‌ویژه آنکه منابع دیگر یاد شده فارسی و عربی در این زمینه سکوت کرده و منابع دیگر مهم‌تر رشیدالدین فضل‌الله است که در بخش تاریخ اسماعیلیه از جامع‌التواریخ، خواجه را به‌عنوان چهره‌ای برجسته در میان رجال پیرامون رکن الدین خورشاه معرفی می‌کند، البته هیچ‌گاه از وی به‌عنوان وزیر یاد نکرده یا دست‌کم اشاره‌ای که بدان دلالت کند، در میان نیاورده است (همدانی، ۱۳۸۱: ۱۵۳) در عوض به‌تصریح از وزارت شخصی به نام «شمس‌الدین گیلکی» سخن به میان می‌آورد (همان: ۱۵۱). این شمس‌الدین، به‌عنوان سرپرست هیئت مذاکره‌کننده با هلاکو خان به‌همراه ایلچیان مغول، به اردوی هلاکو خان گسیل شد و سپس به همکاری با مغول‌ها مشغول و مأمور شد تا دژ گردکوه را وادار به تسلیم کند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۸۷/۲)؛ خواندمیر نیز او را در زمره وزرای اسماعیلیه و خورشاه آورده است (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۲۲۹).

گذشته از اینکه رشیدالدین همواره در میان پژوهشگران به‌عنوان مورخی معتبر و موثق شناخته می‌شود، به‌دلیل اینکه پدر و جد او به‌همراه خواجه نصیرالدین در قلعه الموت حضور داشتند، اعتبار اطلاعات او در مقایسه با منابع دیگر، در این زمینه بیشتر است. موفق‌الدوله عالی و عمادالدوله پدر وی نیز در همان روزگار از جمله رجال بودند که به تعبیر خواجه رشیدالدین «به غیر اختیار» در آنجا حضور داشتند (همدانی، ۱۳۹۴: ۹۸۵/۲). بنابراین چنان‌که اشاره شد، برای وزارت خواجه در میان اسماعیلیه اسناد تاریخی معتبری در دست نیست و آنچه گزارش شده نیز براساس اصول روش پژوهش در تاریخ معتبر و موثق نیست.

وزارت در روزگار ایلخانان مغول

حال باید دید که منظور از «وزارت» که پژوهشگران برای خواجه در تشکیلات حکومت هلاکو ذکر کرده‌اند، چه بوده است. هرچند که در آغاز ورود هلاکو به سرزمین‌های اسلامی یا به تعبیر جوینی «بلاد غریبی» و حتی تا مدت‌ها پس از آن، نمی‌توان ردپایی از بالاترین مقام اداری در تشکیلات او به طریق اولی «وزیر» پیدا کرد؛ با این حال گفته می‌شود که «سیف‌الدین بیتکچی» (متوفی ۶۶۱ق) از جمله، صاحب‌منصبان دیوانی برجسته‌ای است که در آغاز ورود هلاکو خان به ایران در خدمت او بوده و مطابق دیدگاهی، وی نخستین «وزیر» مغول و ایلخانان در ایران به شمار آمده است (اشپولر، ۱۳۸۰: ۲۸۶).^۱

در میان برخی پژوهش‌ها وی را «آخرین دیوان‌سالار الوس جوچی در ایران» نامیده‌اند و پس از آشوبی که میان هلاکو و الوس جوچی به پا شد، سیف‌الدین برکنار و کشته شد؛ اما کشتن او در پیوند با تحولاتی دیده شده که منجر به تشکیل حکومت ایلخانی گردید (خسرویگی و فرخی، ۱۳۹۱: ۸۱-۶۱).

بی‌درنگ پس از این واقعه، هلاکو خان، شمس‌الدین جوینی را به «صاحب دیوانی ممالک» برکشید (همدانی، ۱۳۹۴: ۲/۹۳۰). گذشته از پیچیدگی‌هایی که از این پس در تشکیلات دیوانی روی داد، سخن خواجه نصیرالدین در مقدمه *اوصاف الاشراف*، در ذکر ثنای حامی آن کتاب، یعنی شمس‌الدین جوینی، به نوعی راهگشا است؛ وی شمس‌الدین را «ملک الوزرا فی العالمین، صاحب دیوان الممالک» نامیده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳: ۴).

این سخن دو نکته را نشان می‌دهد: نخست اینکه خواجه تفاوت میان «صاحب دیوان» و «وزیر» را رعایت نمی‌کرده یا بدان اهمیتی نمی‌داده و از آن مهم‌تر اینکه خواجه نیز به وزارت و صاحب‌دیوانی شمس‌الدین به تصریح اشاره داشته است و لاجرم اذعان داشته که خود وزیر نبوده است، از سوی دیگر مشهور است که شمس‌الدین در دوره اباقا و احمد تکودار هم همان جایگاه را حفظ کرده و بلکه بر قدرت و شوکت خویش افزوده است تا آنکه در روزگار ارغون‌خان از کار برافتاده و جان خود را بر سر قدرت نهاد (Lane, 2009: 63-68). از سوی دیگر وزارت‌نامه‌هایی که در دوره ایلخانی و پس از آن نوشته شده نیز نخستین وزیر ایرانی روزگار هلاکو خان را شمس‌الدین جوینی دانسته و در آن‌ها سخنی از وزارت کسی مگر

۱. دیدگاه اشپولر مستند به *جامع‌التواریخ* است و هرچند جایگاه سیف‌الدین در اثر یادشده در ضمن رویدادهای مختلف بسیار برجسته توصیف شده، رشیدالدین که خود معنای وزیر را به‌دقت و درستی می‌دانسته، هیچ‌گاه لقب یا لفظ «وزیر» را برای سیف‌الدین به کار نبرده است (همدانی، ۱۳۹۴: ۲/۸۹۳ و ۸۷۷).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۴۹

شمس‌الدین نشده است و در هیچ‌یک دیده نشده که خواجه نصیر صاحب‌منصبی منسوب بدان جایگاه باشد (کرمانی، ۱۳۶۴: ۱۰۵-۱۰۱؛ عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۸۱-۲۷۸؛ خواند میر، ۱۳۵۵: ۲۹۴-۲۶۷). حال با ذکر این سخنان و دلایل آشکار، باید دید به چه استناد و استدلالی خواجه وزیر دانسته شده است.

وزارت خواجه در میان ایلخانان

همان‌گونه که اشاره شده منابع متقدم و نزدیک به رویداد مانند جهانگشای جوینی و نیز در منبع معتبر مانند تاریخ مبارک غازانی (همدانی، ۱۳۹۴)، تاریخ و صاف (وصاف، ۱۳۳۸) و حتی الحوادث الجامعه (ابن فوطی، ۱۳۸۱) که نویسنده خود در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی بوده^۱ از «وزارت» خواجه در میان ایلخانان سخنی به میان نیامده است.

از کهن‌ترین منابعی که از «وزیر» بودن خواجه در میان مغول‌ها و در اردوی هلاکوخان سخن به میان آورده است، محمدبن‌علی بن طباطبا مشهور به «ابن طقطقی» (۶۶۰ تا ۷۰۹ق) و در کتاب تاریخ فخری^۲ است که به تصریح نویسنده در سال ۷۰۱ق و در شهر موصل نوشته شده است. وی در بیان وزارت واپسین وزیر خلافت عباسی یعنی ابن‌علقمی، نامی هم از خواجه نصیر به میان می‌آورد و ضمن اشاره به پشتیبانی خواجه از ابن‌علقمی نزد هلاکوخان، وی را با لقب «الوزیر السعید نصیرالدین محمد الطوسی» معرفی می‌کند (ابن طقطقی، ۱۳۱۷: ۳۰۳؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۴۵۳).

بنابراین ابن طقطقی که پس از پنج دهه از رویداد یادشده کتاب خود را نوشته، از خواجه با لقب «وزیر» یاد کرده است. آیا این لقب از سوی ابن طقطقی صرفاً یک لقب تشریفاتی و برای بزرگداشت جایگاه او نزد مغول‌ها و مخاطبان وی بود یا اینکه خواجه در عمل تمامی فعالیت‌های «وزیر» را در اردوی مغول‌ها بر دوش داشت؟

چنین می‌نماید که اگر چنین لقبی از نظر اداری دقیق و به‌جا در حق خواجه نصیرالدین، به کار رفته بود، دست‌کم می‌باید هندوشاه نخجوانی در تجارب السلف (نوشته‌شده به سال ۷۲۴ق)، از آن یاد کرده باشد یا از خواجه با همان لقبی یاد می‌کرد که ابن طقطقی به کار برده است. نخجوانی چند دهه پس از ابن طقطقی کتاب وی را به فارسی ترجمه کرده و آن را به اتابک لرستان، نصرت‌الدین احمد (حک ۶۹۶ تا ۷۳۳ق) تقدیم کرده است. این ترجمه به معنای

۱. در این زمینه بنگرید به مدخل «ابن فوطی» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (رحیم‌لو، ۱۳۷۰: ۴۲۷-۴۲۲).

۲. نام اصلی و کامل آن «الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة» است.

امروزی ترجمه وفادار به متن نیست و از این رو مواردی را نخجوانی افزوده یا کاسته است (Bosworth, 2003: 181)؛ بنابراین، اگر چیزی را حذف کرده یا افزوده است، نظر و دیدگاه خود را درباره آن موضوع بیان کرده است.

هرچه هست هندوشاه در نوشتار خود نه تنها هیچ گاه از لفظ «وزیر» برای خواجه بهره نبرد^۱، بلکه به هنگام اشاره به نام او تنها چنین آورده: «خواجه افضل العالم نصیرالدین طوسی قدس الله روحه» (نخجوانی، ۱۳۱۸: ۳۵۹)؛ بنابراین می توان گفت نخجوانی کاربرد لقب «وزیر» را درباره خواجه نصیرالدین دقیق و درست ندانسته و از این رو آن را حذف کرده است. این استنباط از متن *تجارب السلف* هنگامی استوارتر می شود که به پایگاه اجتماعی و اداری نخجوانی هم نگاهی افکنده شود.

گفته می شود که برادر نخجوانی «سیف الدوله امیر محمود» از سوی بهالدین جوینی، حکومت کاشان را در دست داشته و هندوشاه نیز نیابت برادرش را در همان شهر بر عهده داشته است (عودی، ۱۳۹۵: ۸۰۲). فرزند هندوشاه، محمد نیز منشی دستگاه ایلیخانان صاحب منصب بود و کتابی هم در راهنمای دبیران در نگارش نامه های اداری نوشته (Morgan, 1994: 113-114) و به طور کلی خاندان ایشان در کارهای اداری پُرسابقه بودند، بنابراین با عنایت به آشنایی ایشان با واژگان و اصطلاحات اداری، اظهار نظر نخجوانی در این زمینه دقت نظر بیشتری در مقایسه با ابن طقطقی داشته است.

با این همه به نظر می رسد که اظهار نظر ابن طقطقی در این زمینه نیازمند بررسی و پژوهش بیشتری است^۲؛ هر چند در وهله نخست گمان می رود به کاربردن واژه وزیر برای خواجه نصیرالدین، برای بزرگداشت خواجه بوده، این گمان که موضوع دشمنی میان پدر ابن طقطقی صاحب *تاریخ الفخری*، با عظاملک و شمس الدین جوینی وزیر در این موضوع خود را نشان داده باشد، نیازمند تأمل و بررسی بیشتر است. دشمنی میان ایشان منجر به کشته شدن تاج الدین پدر صاحب *تاریخ الفخری* شده و گفته می شود همین موضوع سرچشمه عداوت میان ابن طقطقی با خاندان جوینی شده است؛ چنان که ابن طقطقی در کتابش هر جا که سخنی از خاندان جوینی به میان می آید، در طعن و فروکاهیدن ایشان است (جوینی، ۱۳۸۵: مقدمه، ۵۲-۵۰)؛ از این رو گمان می رود ذکر لقب وزیر در راستای نادیده گرفتن وزارت شمس الدین یا حتی

۱. نخجوانی در همین روایت می گوید لقب «وزیر» را برای ابن علقمی به کار برده است که مطابق آن، وزیر، «خواجه» را نزد هلاکوخان، واسطه کرده است (نخجوانی، ۱۳۱۸: ۳۵۹).

۲. چنین می نماید که ضروری است تا در پژوهش مستقل دیگری نسخه های خطی *تاریخ الفخری* بررسی و سنجیده شود.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۵۱

شادی برای کوچک کردن شمس‌الدین باشد که در همان روزگار در رأس تشکیلات دیوانی قرار داشته است. باین همه چنان که گفته شد موضوع نیازمند پژوهش مستقل و تازه‌ای خواهد بود.

چند سده پس از آن، در سال ۷۶۸ق عمادالدین اسماعیل بن کنیر دمشقی (۷۰۱ تا ۷۷۴ق)، در اثر پرآوازه خود در قلمرو مملوکان وقایع برافتادن دستگاه خلافت به دست هلاکوخان را شرح داده و در این رویداد، نقش خواجه نصیرالدین و ابن‌علقی را در کشتن خلیفه عباسی پرننگ کرده و تصریح می‌کند که ایشان هلاکوخان را بر آن داشتند تا خلیفه عباسی را بکشد و نیز خواجه راهی را پیشنهاد کرد تا بدان طریق خون خلیفه بر زمین ریخته نشود. ابن‌کنیر در این گزارش، به روشنی می‌نویسد که هلاکوخان «خواجه نصیرالدین را به‌عنوان وزیرش برگزید تا در آن جایگاه به خدمت او بپردازد» (ابن‌کنیر، ۱۴۰۷: ۲۰۱/۱۳).

گذشته از اینکه ابن‌کنیر متأثر از اخبار پراکنده در قلمرو مملوک و نویسندگان پیش‌گفته در آن سرزمین بوده است، در بخش‌های بعدی کتاب خود نیز، درباره کارهای خواجه نصیرالدین به‌گونه‌ای گزارش می‌دهد که وی تنها مأمور راه‌اندازی و سرپرستی «رصدخانه مراغه» بوده است و در نهایت امر، امور اوقاف را در اختیار داشته تا درآمدهای آن را در زمینه‌های علمی و فرهنگی هزینه کند (ابن‌کنیر، ۱۴۰۷: ۲۱۵/۱۳).

بنابراین نویسنده، خود نیز، خواجه را در ضمن رویدادهای پس‌از آن، در کسوت وزارت توصیف نمی‌کند؛ از این رو افزون‌بر آنکه ابن‌کنیر منبعی متأخر و دور از قلمرو ایلخانان بوده است، در سخنان خود در وصف وزارت خواجه نیز همواره او را با القاب یک وزیر گزارش نکرده و شأن و موقعیت خواجه هم در متن، منطبق با جایگاه وزارت نیست.

این در حالی است که مورخ پیشکسوت وی در قلمرو مملوکان، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد ذهبی (۶۷۳ تا ۷۴۸ق) در کتاب *تاریخ اسلام* (نوشته‌شده در حدود سال‌های ۷۱۴ تا ۷۲۶ق) و در ضمن اشاره به هنگام درگذشت خواجه اشاره‌ای به جایگاه وی به‌عنوان وزیر نکرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۱۵/۵۰).

اما مهم‌تر از همه این موارد و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، منابع معاصر دوره ایلخانی و نزدیک به رویداد خواجه را وزیر نمی‌دانند. برای نمونه ابن‌عبری (۶۲۳ تا ۶۸۵ق) از جمله کسانی بود که در قلمرو ایلخانان می‌زیست و با دستگاه ایلخانی آموشد داشت و از رویدادهای زمانه خود آگاه بود. وی حتی در کتاب خود می‌نویسد که «در خدمت خواجه نصیرالدین به رصدخانه مراغه» رفته است (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۲۸۱؛ همو، ۱۳۷۷: ۳۸۵) و تا این اندازه به وی نزدیک بوده تا از احوال، مناصب و القاب وی آگاه باشد.

ابن عبری درباره درگذشت خواجه می‌نویسد: «خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و صاحب رصد مراغه، رخت از جهان بریست. او حکیمی بلند جایگاه و در همه شاخه‌های حکمت چیره‌دست بود. در رصدخانه مراغه شماری از بزرگان و مهندسان نزد او بودند. همه اوقاف سرزمین‌های سراسر فرمانروایی مغول در دست او بود» (ابن‌عبری، ۱۹۹۲: ۲۸۶-۲۸۷؛ همو، ۱۳۷۷: ۳۹۳). چنان‌که ملاحظه می‌شود ابن‌عبری هم‌نشین و آشنای نزدیک خواجه در وصف بزرگی‌های او تنها به القابی چون «فیلسوف»، «حکیم» و مانند آن را به کار برده است. اگر خواجه تصدی «وزارت» دستگاه اداری هلاکو را بر عهده داشت، منطقی بود که دست‌کم در نوشته ابن‌عبری به آن جایگاه پرافتخار اشاره می‌شد.

ابن‌فوطی از معاصران خواجه و از جمله کسانی که با خواجه پیوند نزدیکی داشت، نیز درباره خواجه نصیرالدین به همین ترتیب سخن گفته و در رثا و ستایش او سخنی درباره وزارت ایشان به میان نیاورده است (ابن‌فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۷) و فرهنگ رجالی که فراهم آورده، لقب‌هایی مانند «مولانا نصیرالدین» و «مولانا السعید نصیرالدین» به کار برده است (ابن‌فوطی، ۱۳۷۴: ۱۵۰/۳ و ۱۱۱ و ۱۰). همو در جایی از کتاب خود، خواجه نصیرالدین را به‌گونه‌ای توصیف می‌کند که در ذهن خواننده، جایگاه ویژه‌ی مقربان دستگاه ایلخانان به ذهن متبادر می‌شود.

وی در ذیل رویدادهای بغداد در سال ۶۷۲ق یعنی چند ماه پیش از مرگ خواجه، وی را در کسوت ملازمان جانشین هلاکوخان، یعنی اباقاخان (حک ۶۶۳ تا ۶۸۰ق) توصیف می‌کند: «در این سال سلطان اباقاخان به بغداد آمد. امرا و سپاهیان و خواجه نصیرالدین طوسی در خدمت او بودند» (ابن‌فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۴). در این گزارش سخن از به‌شکاررفتن اباقاخان، احسان به رعایا، کاهش مبلغ مالیات «تمغا» از فعالیت‌های بازرگانی در بغداد است و سرانجام گفته می‌شود که اباقاخان پس از مدتی بازگشت، اما «خواجه در بغداد بازماند تا در امور اوقاف و نان‌پاره فقها و مدرسان و صوفیان بنگرد» (همان). آنچه بر پایه این گزارش می‌توان گفت، آن است که خواجه از مقربان اردوی اباقاخان مغول بوده است و در گردش‌ها و دیدارهای او از شهر مهمی چون بغداد حضور داشته است.

همچنین جمال‌الدین حسن‌بن‌یوسف مشهور به علامه حلی (متوفی به سال ۷۲۶) که از شاگردان، خواجه نصیرالدین به شمار می‌رود و شرح وی بر *تجرید الاعتقاد* خواجه نصیرالدین از منابع مشهور در حوزه کلام بسیار پرآوازه است، در مقدمه خویش بر آن اثر لقب «وزیر» با هرگونه لقبی که بتواند آن را دلالت کند در هنگام اشاره به نام او به کار نبرده است و می‌نویسد «مولانا الافضل العالم الاكمل نصیر الحق المله و الدین» (علامه حلی، ۱۹۸۸: ۳۹).

سرانجام در رساله مالیه‌ای که گویا زیر نظر خواجه نصیرالدین و به دست یکی از شاگردان او نگاشته شده است نیز بدون اینکه درباره خواجه و مرتبه او در مقام وزارت سخن به میان آید یا به القابی اشاره شود که بتوان از آن چنان مقامی را استنباط کرد، نوشته شده «مولانا، اعظم، استاد البشر، افضل المتقدمین و المتأخرین، نصیرالحق و الدین، حجت الاسلام و المسلمین، محمدبن محمد الطوسی، قدس الله روحه العزیز» (Minovi & Minorsky, 1940: 755-756) و ناگفته پیداست که آن شخصی که چنان عبارتی را نگاشته از شاگردان مکتب خواجه نصیرالدین بوده و مدتی پس از وفات ایشان، آن را نگاشته است و محتوای القاب یادشده، مضمون علمی و دینی دارد و نمی‌توان آن‌ها را به جایگاه اداری منسوب کرد.

نتیجه‌گیری

دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که انگاره برخی از پژوهشگران تاریخ، درباره «وزیر» بودن خواجه نصیرالدین طوسی، در سنجش با اسناد و متون تاریخی معتبر و موثق، مناقشه‌برانگیز است و متون موثق و معتبر آن روزگار سخنی خلاف آن به میان آورده‌اند. از جمله مهم‌ترین منابع مربوط به تاریخ اسماعیلیه، از جهانگشای جوینی تا جامع التواریخ نه تنها سخن از وزارت خواجه به میان نیاورده و او را در کسوت صرفاً دانشمندی در میان اسماعیلیه معرفی کرده‌اند، بلکه به تصریح از شخص دیگری به‌عنوان وزیر خورشاه، آخرین داعی اسماعیلیه، یاد کرده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله در میان مورخان این دسته از منابع، کسی است که جد و پدرش در کنار خواجه نصیرالدین در قلعه الموت حضور داشته‌اند و از طریق پدر خود از جایگاه خواجه آگاهی دقیقی داشته است؛ بنابراین سخنان نویسندگانی چون آق‌سرای، باوجود اشکال‌های دیگر که در گزارش او پیداست، در مقایسه با گزارش رشیدالدین اعتبار بسیار اندکی دارد. وضعیت مشابهی درباره منابع وابسته به مملوکان وجود دارد و افزون‌بر ناستواری در بطن گزارش ایشان، موضوع تعصب و دشمنی در کلام ایشان نیز هویداست. اگرچه درباره انگیزه‌ها و مبنای سخن آنان، نمی‌توان سخن قطعی و نهایی عرضه کرد، از کلام ایشان پیداست در تلاش بودند تا خواجه را مسئول نابودی دستگاه خلافت و چیرگی مغول‌ها بر جهان اسلام معرفی کنند و بدین ترتیب وزارت او راهی بوده تا مسئولیت این واقعه را بر دوش او بگذارند. اما درباره موضوع وزارت که در روزگار مغول پیچیدگی‌های فنی خود را دارد، اسناد بسیاری در دست است که خواجه نصیرالدین «وزیر»، «صاحب دیوان» یا «نایب» حکومت مغول در ایران نبوده و از جمله خود خواجه نیز «شمس‌الدین جوینی» را به‌عنوان «وزیر» و «صاحب دیوان» دانسته است. لذا گفته ابن طقطقی با توجه به اسناد تاریخی پیش گفته و عدم تأیید سخن

او در ترجمه هندوشاه نخجوانی، نمی‌تواند چندان معتبر و موثق باشد. به‌ویژه اینکه وی به‌دلیل دشمنی بسیاری که با خاندان جوینی داشته و انگیزه فروکاستن جایگاه وزارت ایشان را داشته است، از این رو باید درباره گزارش او تأمل و درنگ بیشتری کرد و حتی پژوهش مستقلی درباره آن صورت گیرد، اما براساس تعریفی که از جایگاه وزیر در دوره ایلخانان به دست داده شد و با توجه به اسناد تاریخی درباره وظایف و جایگاه اداری خواجه در دستگاه حکومتی مغول، نخست باید گفت خواجه پس از بیرون‌آمدن از الموت در جرگه «مقربان» اردوی ایلخانان مغول از هلاکو تا اباقا بوده که کلام وی در ایلخان نفوذ و اثر چشمگیری داشته است. دیگر اینکه از همان آغاز مأموریت ایجاد رصدخانه مراغه را بر عهده گرفته و در راستای همین موضوع و هم برای تأمین مالی این رصدخانه، «سرپرستی اوقاف ممالک ایلخانی» را به دست داشته است. اما با توجه به درآمدهای اوقاف و ذی‌نفعان درآمدهای آن و چنان‌که ابن‌فوطی گوشه‌ای از وظایف آن را گزارش کرده، گمان می‌رود شغل پرمشغله‌ای بوده است و این امر در کنار نوشتن رساله‌های متعدد علمی یا سرپرستی محققان و شاگردان زیر نظر وی، شگفت‌آور می‌نماید. اما در نهایت حدود اختیارات و نفوذ وی را نیز نمی‌توان به‌مقام «سرپرست اوقاف ممالک ایلخانی» محدود کرد و با توجه تقریبی که نزد ایلخانان داشت، می‌توان گفت مقام و جایگاه ممتازی در تشکیلات حکومتی ایلخانان داشت و شاید پس از ایلخانان و امرای بزرگ مغول، جایگاه بلندمرتبه و ممتازی داشته است، اما به‌معنای فنی و اداری واژگانی «وزیر» یا «صاحب دیوان» خواندن وی سخن استوار و معتبری نیست.

منابع

- آق سراپی، محمود (۱۳۶۲) *تاریخ سلاجقه یا مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار*، تهران: اساطیر.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۸) *الفتاوی الکبری لابن تیمیه*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عبری، ابوالفرج یوحنا مارغریغوریوس (۱۹۹۲) *تاریخ مختصر الدول*، انطون صالحانی الیسوعی، بیروت، دار الشرق.
- _____ (۱۳۷۷) *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۱۷ق) *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، قاهره: شرکه طبع الکتب العربیه.
- _____ (۱۳۶۷) *تاریخ فخری: در آداب ملک داری و حکومت های اسلامی*، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۸۱) *الحوادث الجامعه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ابن قیوم جوزیه، ابی عبدالله محمد (۱۴۳۲) *اغاثة اللفهان فی مصایب الشیطان*، به تصحیح محمدعزیز شمس و مصطفی بن سعید ایتیم، جده: مجمع الفقه الاسلامی.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۲) *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰) *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نامک.
- الویری، محسن (۱۳۹۹) *تاریخ اجتماعی شیعیان: مفاهیم و کلیات*، قم و تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت و پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- برجی، یعقوب علی (۱۳۸۰) «سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه»، *اندیشه صادقی*، ۲ (۳ و ۴)، ۹۳-۱۱۲.
- پورداد، ابراهیم و دارمستتر، جیمز (۱۳۹۴) *اوستا: ویسپرد، خرداوستا، وندیادا؛ نامه زرتشت*، جلد ۴، تهران: نگاه.
- تویسرکانی، قاسم (۱۳۳۶) «کارهای سیاسی خواجه نصیرالدین و هدف وی»، در *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۲۱۹-۲۰۴.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۳۴۸) *کتاب الوزرا و الکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بی نا.
- خسرویگی، هوشنگ؛ فرخی، یزدان (۱۳۹۱) «پژوهشی درباره سیف الدین بیتکچی دیوان سالار مسلمان دوره هلاکو (آخرین کارگزار الوس جوچی در ایران)»، *پژوهشنامه تاریخ اسلام*، ۲ (۸)، ۸۱-۶۱.
- خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۵۵) *دستورالوزرا*، به تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- دفتری، فرهاد (۱۳۹۱) «نصیرالدین طوسی و اسماعیلیان دوره الموت»، ترجمه فاطمه رحیمی، در *استاد بشر: پژوهش هایی در زندگی، روزگار، فلسفه و علم*، زیر نظر حسین معصومی همدانی و محمدجواد انواری، تهران: میراث مکتوب، ۶۴-۵۳.

- ذهبی، شمس‌الدین محمدبن‌احمد (۱۴۱۳) *تاریخ الاسلام*، به تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.
- رحیم‌لو، یوسف (۱۳۷۰) «ابن فوطی»، در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۴، تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۴۲۷-۴۲۲.
- صاییلی، آیدین (۱۳۳۶) «خواجه نصیر طوسی و رصدخانه مراغه»، در *یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی*، جلد ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۷۵-۵۹.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۸) «خواجه نظام‌الملک طوسی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۷۸-۸۱.
- _____ (۱۳۹۱) «خواجه نصیر طوسی و فهم «اغراض» حکمت عملی» یونانی»، در *استاد بشر: پژوهش‌هایی در زندگی، روزگار، فلسفه و علم*، زیر نظر حسین معصومی همدانی و محمدجواد انواری، تهران: میراث مکتوب، ۲۵۸-۲۳۷.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی نظام (۱۳۶۴) *آثار الوزرا*، به تصحیح میرجلال‌الدین ارموی، تهران: اطلاعات.
- علامه حلی، جمال‌الدین حسن (۱۹۸۸) *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- عودی، ستار (۱۳۹۵) «هندوشاه نخجوانی»، در *دانشنامه ادب فارسی*، جلد ۶، زیر نظر اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۸۰۵-۸۰۱.
- فرحات، هانی نعمان (۱۳۸۹) *اندیشه‌های فلسفی و کلامی خواجه نصیرالدین طوسی*، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد اول، تهران: میراث مکتوب.
- قزوینی، محمد (۱۳۸۲) «مقدمه بر تاریخ جهانگشای جوینی»، در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- کرمانی، ناصرالدین منشی (۱۳۶۴) *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار*، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی، تهران: اطلاعات.
- کشاوری، الهام (۱۳۹۸) «مطالعه تطبیقی حامیان هنری دوره‌های ایلخانی و تیموری»، *پژوهش در هنر و علوم انسانی*، (۲۳)، ۴۴-۳۳.
- کوثری، مسعود (۱۳۹۰) «هنر شیعی در ایران»، *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، (۱)۳، ۳۶-۷.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۲) *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- مدرس‌رضوی، محمدتقی (۱۳۴۸) *مقدمه بر تنسوخ نامه ایلخانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۵۴) *احوال و آثار قدوه محققین و سلطان حکما و متکلمین استاد بشر و عقل*
- حدادی عشر ابوجعفر محمدبن‌محمدبن‌حسن طوسی ملقب به نصیرالدین، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مدرس‌سی، محمد (۱۳۷۹) *سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی*، تهران: امیرکبیر.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۵۷

- مسعودی، ابوالحسن (بی تا) *التنبیه و الاشراف*، به تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة: دار الصاوی. _____ (۱۳۶۵) *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.
- مفتی مرادآبادی، محمدمسعدالله (۱۳۸۹) *معیارالاشعار و میزان الافکار فی شرح معیارالاشعار*، به تصحیح محمد فشارکی، تهران: میراث مکتوب.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۱۳) *تجارب السلف: در تواریخ خلفا و وزرای ایشان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: فردین.
- نصر، سیدحسین (۱۳۹۰) «گفت و گو با سیدحسین نصر»، گزارش میراث، (۴۵)، ۷۹-۸۱.
- نصیرالدین طوسی، محمد (۱۳۷۳) *اوصاف الاشراف*، به تصحیح سیدمهدی شمس الدین، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۸۲) «ذیل خواجه نصیر طوسی بر جهانگشای جوینی» در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- وصاف، عبدالله بن فضل الله شیرازی (۱۳۳۸ق) *تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- وو، پی‌نن رشید (۱۳۶۸) *سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۱) *جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان و فاطمیان)* به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۹۴) *جامع التواریخ (تاریخ مبارک غازی)*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: میراث مکتوب.

- Aigle, Denise, 2007, "The Mongol Invasions of Bilād al-Shām by Ghāzān Khān and Ibn Taymiyah's Three 'Anti-Mongol' Fatwas", MSR XI, 2, p 89-120.
- Aigle, Denise, 2008, "Iran under Mongol domination: The effectiveness and failings of a dual administrative system", Bulletin d'études orientales, Numéro Supplément, LVII, pp. 65-77.
- Bosworth, C. Edmund, 2003, "HENDUŠĀH B. SANJAR", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XII, Fasc. 2, pp. 181-182; available online at <https://www.iranicaonline.org/articles/hendusah-b-sanjar> (accessed on 22 March, 2012).
- Daftari, Farhad, 2005, *Ismailis in Medieval Muslim Societies*, New York & London: B.Tauris & Co Ltd.
- Hamid Dabashi, 1996a, "Khawājah Naṣīr al-Dīn Ṭūsī: The Philosopher/Vizier and the Intellectual Climate of His Times," in Seyyed Hissein Nasr and Oliver Leaman, eds., *History of Islamic Philosophy*, 2 vols, London and New York, I, pp. 527-84.
- Hamid Dabashi, 1996b, "The Philosopher/Vizier Khawājah Naṣīr al-Dīn al-Ṭūsī and the Isma'īlis," in Farhad Daftary, ed., *Medieval Isma'ili History and Thought*, Cambridge, pp. 231-45.
- Lambton, A.K.S, 1988, *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History*, London: I. B. Tauris.
- Lambton, A.K.S, 2002, "Wazir: II, In Persia", *Encyclopedia Of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p. 192-194.
- Lane, George E, 2003, *Early Mongol rule in thirteenth-century Iran: a Persian renaissance*, New York: Taylor & Francis e-Library.
- Lane, George E, 2009, "JOVAYNI, 'ALĀ'-AL-DIN", *Encyclopædia Iranica*, XV/1, p. 63-68,

- online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/jovayni-ala-al-din> (accessed on 30 December 2012).
- Lane, George E, 2018, "TUSI, NAŞIR-AL-DIN," *Encyclopedia Iranica*, online edition, 2018, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/tusi-nasir-al-din-bio> (accessed on 19 April 2018).
- Minivi, M & Minorsky, V, 1940, "Naşir al-Dīn Tūsī on Finance", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 10, No. 3, pp. 755-789.
- Morgan, David, 1994, "DASTŪR AL-KĀTEB FĪ TA'YĪN AL-MARĀTEB", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 113-114, online edition, available at <https://www.iranicaonline.org/articles/dastur-al-kateb> (accessed on November 18, 2011).
- Rizvi, Sajjad, 2013, "al-Tusi, Nasir al-Din", in *The Princeton encyclopedia of Islamic political thought*, edited by Gerhard Bowering, associate editors Patricia Crone & et al, Princeton: Princeton university press, p 570-571.
- Wu, Pai-nan Rashid, 1974, *The Fall of Baghdad and the Mongol Rule in Al-Iraq, 1258-1335*, A dissertation submitted to the faculty of the University of Utah in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Department of History University of Utah.
- Zaman, M.Q, 2002, "WAZIR, Etymology ", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p 185-188.

List of Persian & Arabic Sources with English handwriting

- ‘Allāme Ḥelli, j(1988) *Kašf ul-Morād fī šarḥ-e tajrīd ul-E‘teqād*, Beirut: Mo’asesāt ul-‘Elmī lil-Maṭbū‘āt. [In Arabic]
- Alwiri, M(2020) *Social History of Shiites: Concepts and Generalities.*, Qom va Tehran: Pažuhešgāh-e Ḥowze va Dānešgāh. [In Persian]
- ‘Aqīlī, S(1985) *Ātār ul-wozarā*, edited by M. Ormavi, Tehran: Eṭelā‘āt. [In Persian]
- Agh Sarāei, M(1983) *Tārīḳ-e Salājiqa Yā Masamīrt ul-Aḳbār wa al-Masayerat ul-Akyār*, Tehrān: Asāṭīr.
- Borji, Y(2001), "Historical course of the theory of religious authority", *Andišey e šādeq*, Vol 2&3,p93-112.
- Daftari, F(2012) "Našīr- ul-Dīn-e Tūsī va dorey-e Alamūt", Trans. F. Raḥimi, *Pažuheš hāee dar zendegi, ruzegār, falsafe va elm*, H. Masumi va M. Anvari, Tehran: Mirāṭe maktub, p 53-64.
- Dahabi, Sh(1992) *History of Islam*, edited by Omar Abd-al-salām Todmari, Beirut: Dār ul- ketāb al-‘Arabī.
- Ebn ‘Ebrī, A(1992) *Tārīḳ-e Moḳtašar al-dowal*, edited by A.S. Al-yasow‘i, Beirut: Dār ul- šarq.
- Ebn ‘Ebrī, A(1998) *Tārīḳ-e Moḳtašar al-dowal*, trans. A. Āyaṭī, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Ebn Fowāṭī, K(2002) *Al-Ḥawādīṭ al-jāmī‘a*, , trans A. Āyaṭī, Tehran: Anjoman- e Āṭār va Mafāḳer-e Farhangī.
- Ebn Qayem e joziya(2010) *Eḡāṭat ul-lahfān fī Mašāyed ul-šaytān*, edited by M. Mustafa, Jeddah: Majma‘ al-fīqh al-Islāmī.
- Ebn Taymīyya, A(1987) *Al-Fatāwī al-kobrā li-Ebn-e Taymīyya*, Beirut: Dār ul-kotob ul- ‘Elmīya.
- Ebn Teqtaqā, M(1988) *Al-faḳrī fī Ādāb ul-Solṭānīya wa al-dowal ul-Īslāmīya*, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Ebn Teqtaqā, M(1899) *Al-faḳrī fī Ādāb ul-Solṭānīya wa al-dowal ul-Īslāmīya*, Cairo: Šarīka ṭab‘ ul-kotob ul-‘Arabīya.
- Eqbal e Ashtiyani, Abbas(2001) *History of Mongol and early Timurid times*, Tehran: Nāmāk.
- Spuler, Bertold (2003) *Die Mongolen in Iran: politik, verwaltung und kultur der Ichanzeit 1220 - 1350*, Tehran: ‘Elmī-Farhangī.
- Farhat, Hani (2010) *Philosophical and Theological Thoughts of Khwaja Nasiruddin Tosi*, translated by Gholamreza Jamshidenjad, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Hamedāni, R(2002) *jāme‘ ul-Tawārīḳ*, edited by M.T Daneshpazhuh va M. Modaresi, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Hamedāni, R(2015)) *jāme‘ ul-Tawārīḳ*, edited by M.Roshan va M. Musavi, Tehran: Mirāṭe Maktūb.
- Ḳāndmīr, Ġ(1976) *Dastūr ul-Wozarā*, edited by S. Nafisi, Tehran: Eqbāl.
- Kermāni, N(1985) *Nasā‘im ul-Ashār mīn laṭā‘im ul-Aḳbār*, edited by Mir Jalaledin Hosseini, Tehran, Eṭelā‘āt.
- Keshavari, E(2019) "A Comparative Study of the Most Widely Used Themes of Painting in Ilkhanid and Timurid Illustrated Manuscripts ", *Pažuheš dar honar va ‘Olum e Ensāni*, Esfand, vol. 23, p 31-44.
- Kosari, M(2011) "THE SHIITE ART IN IRAN ", *SOCIOLOGICAL JOURNAL OF ART AND LITERATURE*, year 3, no. 1, p 7-36.
- Khosrobeigi, H & Farrokhi. Y(2012) a research on Seifuddin Bitekchi, the Muslim dictator of the Holocaust period (the last agent of Elus Jochi in Iran), *Islamic History Research*

- Journal, 2nd year, 8th issue, winter, pp. 61-81.
- Mohammadi, Malayeri(2003) *Iran's history and culture during the transition from the Sassanid era to the Islamic era*, Tehran: Tūs.
- Mas'udī, A(n.d) *Al-Tanbih wa al-Ešrāf*, edited by *Abdolah Islmaeil*, Cairo: Dār ul-šāvi.
- Mas'udī, A(1986) *Al-Tanbih wa al-Ešrāf*, translated by *Abolqasem Payandeh*, Tehran: 'Elmī Farhangī.
- Mofī Moradabadi, M(2010) *Me'yār ul-Aš'ār wa Mīzān ul-Afkār fī šarḥ-e Me'yār ul-Aš'ār*, edited by M. Fesharaki, Tehran: Mīrāte Maktūb.
- Naḳjavānī, H(1934) *Tajārīb ul-Salaf: Dar Tavarīk-e kolafā va Vozarā-ye Išan*, edited by Abbas e Eqbal, Tehran: Fardīn.
- Nasr, S. H(2011) "Conversation with Seyed Hossein Nasr", *Heritage Report*, No. 45, Khordad and Tir, pp. 79-81.
- Našir ul-Dīn Tūsī, M(1994) *Ošāf ul-ašrāf*, edited by *S.M.shams al-Dini*, Tehran: Sāzmān-e čāp va Entesārāt-e Vezārat-e eršād e Islāmī.
- Našir ul-Dīn Tūsī, M(2003) "Deyl Našir- ul-Dīn Tūsī bar jahān Gošāye joveynī", dar *Tārīk e jahāngošā -ye joveynī* edited by M. Qazvini, Tehran: Donyāye ketāb.
- Oudī, S(2016) "Hendušāh-e Naḳjavānī", *Dānešnāme ye Zabān va Adab e Fārsī*, Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adab e Fārsī, vol.6, p801-805.
- Purdavowd, E & Darmesteter, James (2015) *Avestā*, Tehran: Negāh.
- Rahimlu, Y(1991) "Ebn e Fowati", the Great Islamic Encyclopedia, edited by *K.M.Bojnurdi*, Tehrān: Bonyāde Dāyeratol Ma'ārefe Bozorg e Islami, vol. 4, p.422-427.
- Sayyli, A(1957) "Kāje Našir-e Tūsī va Rašad kār-e ye Marāge", dar *Yādnāme ye Kāje Našir al-Dīn e Tūsī*, Tehran: University of Tehran, vol. 1, p 59-75.
- Tabatabaei, S(2009) "Kāje Našir ul-molk-e Tūsī ", *Dānešnāme ye Zabān va Adab-e Fārsī*, Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adāb-e Fārsī, vol. 3, p 78-81.
- Tabatabaei, S(2012) "Kāje Našir-e Tūsī va Fahm-e Aḡrāz-e Hekmat-e 'Amalī-e yūnānī", dar *Ostād-e bašar: Pažuheš hā'ī dar Zendegī, Ruzegār, falsafe va elm*, edited by H. Masumi va M. Anvari, Tehran: Mīrāte Maktūb, p237-258.
- Towserkani, Q(1957) "Khwaja Nasiruddin's political works and his goal", in the memoirs of Khaja Nasiruddin Tusi, Tehran: University of Tehran, vol.1, pp. 204 to 219.
- Vaššāf, 'A(1959) *Tajzīyat ul-Amsār va Tajzīyat ul-A'sār*, Tehran: Ketābkāne-ye Ebn Sīnā.
- Wu, P.R(1989), *The fall of Baghdad and the rule of the Mongols in Iraq*, Mashhad: Āstān-e Qods-e Ražavī.

Source of English

- Aigle, Denise, 2007, "The Mongol Invasions of Bilād al-Shām by Ghāzān Khān and Ibn Taymīyah's Three 'Anti-Mongol' Fatwas", *MSR* XI. 2, p 89-120.
- Aigle, Denise, 2008, "Iran under Mongol domination: The effectiveness and failings of a dual administrative system", *Bulletin d'études orientales*, Numéro Supplément, LVII, pp. 65-77.
- Bosworth, C. Edmund, 2003, "HENDUŠĀH B. SANJAR", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XII, Fasc. 2, pp. 181-182; available online at <https://www.iranicaonline.org/articles/hendusah-b-sanjar> (accessed on 22 March, 2012).
- Daftari, Farhad, 2005, *Ismailis in Medieval Muslim Societies*, New York & London: B.Tauris & Co Ltd.
- Hamid Dabashi, 1996a, "Khwājah Našir al-Dīn Ṭūsī: The Philosopher/Vizier and the Intellectual Climate of His Times," in Seyyed Hissein Nasr and Oliver Leaman, eds., *History of Islamic Philosophy*, 2 vols, London and New York, I, pp. 527-84.
- Hamid Dabashi, 1996b, "The Philosopher/Vizier Khwājah Našir al-Dīn al-Ṭūsī and the Isma'īlis," in Farhad Daftary, ed., *Medieval Isma'ili History and Thought*, Cambridge, pp. 231-45.

- Lambton, A.K.S, 1988, *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History*, London: I. B. Tauris.
- Lambton, A.K.S, 2002, "Wazir: II, In Persia", *Encyclopedia Of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p. 192-194.
- Lane, George E, 2003, *Early Mongol rule in thirteenth-century Iran: a Persian renaissance*, New York: Taylor & Francis e-Library.
- Lane, George E, 2009, "JOVAYNI, 'ALĀ'-AL-DIN", *Encyclopedia Iranica*, XV/1, p. 63-68, online edition, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/jovayni-ala-al-din> (accessed on 30 December 2012).
- Lane, George E, 2018, "TUSI, NAŞIR-AL-DIN," *Encyclopedia Iranica*, online edition, 2018, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/tusi-nasir-al-din-bio> (accessed on 19 April 2018).
- Minivi, M & Minorsky, V, 1940, "Naşir al-Din Tūsī on Finance", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 10, No. 3, pp. 755-789.
- Morgan, David, 1994, "DASTŪR AL-KĀTEB FĪ TA'YĪN AL-MARĀTEB", *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, pp. 113-114, online edition, available at <https://www.iranicaonline.org/articles/dastur-al-kateb> (accessed on November 18, 2011).
- Rizvi, Sajjad, 2013, "al-Tusi, Nasir al-Din", in *The Princeton encyclopedia of Islamic political thought*, edited by Gerhard Bowering, associate editors Patricia Crone & et al, Princeton: Princeton university press, p 570-571.
- Wu, Pai-nan Rashid, 1974, *The Fall of Baghdad and the Mongol Rule in Al-Iraq, 1258-1335*, A dissertation submitted to the faculty of the University of Utah in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, Department of History University of Utah.
- Zaman, M.Q, 2002, "WAZIR, Etymology ", *Encyclopedia of Islam*, Leiden: Brill, Vol. XI, p 185-188.



Was Khwaja Nasiruddin Tusi a minister?¹

Yazdan Farrokhi²

Received: 2023/07/21

Accepted: 2023/09/28

Abstract

The prominent position of Khwaja Nasir al-Din Tusi among the Ismailis and his proximity and influence with the Mongols in Iran have led to the view that Khwaja was appointed "minister" in these governments, and the prevalence of this view has gone so far that it has been regarded as a definite statement by a number of scholars; but the verifications do not confirm this view". It seems that there are no credible and reliable sources and documents for the said viewpoint and that what has been said is based on sources in this field that the authors did not know in detail, or that they referred to Khajah as an Ismaili and Mongol vizier for special considerations. This study was conducted in a descriptive and analytical method with the aim of evaluating a statement about the life of Khwaja Nasir al-Din, and it shows that Khwaja, apart from the influence he had with the Ismaili rulers and then with the Mongols, and apart from the fact that he held certain positions, including the leadership of the ilkhan "Awqaf Mamalik" in his hands, never held the responsibility of a "ministry" (in its technical and specialized sense). However, one cannot overlook the fact that Khwaja was a close relative of the Ilkhans and, apart from the foundations, also had influence on Mongol rule in Iran.

Keywords: Khwaja Nasir al-Din Tusi, Ismailia, Mongol Ilkhans, Administrative position, Vizier

1. DOI: 10.22051/hii.2023.42224.2723

2. Associate professor of History Department, Payame Noor University, Tehran, Iran:
y_farrokhi@pnu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493